

## فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ



مارک پُستر

ترجمه حسینعلی نوذری

میشل فوکو (۱۹۲۶ - ۱۹۸۴) در پواتیه فرانسه چشم به جهان گشود. تحصیلات عالی خود را در اکول نرمال سوپریور در دانشگاه سوربن پاریس در رشته فلسفه به پایان برد. مدتی مدیریت انستیتوی فرانسه در هامبورگ آلمان و انستیتوی فلسفه در دانشکده ادبیات دانشگاه کلرمون - فران در فرانسه را عهده‌دار بود.

فوکو از متفکران و اندیشمندان بارز فرانسه پس از جنگ است؛ فرانسه‌ای که جو فکری آن از یک سو تحت سیطره آگزیستانسیالیسم و پدیدارشناسی به ویژه آراء سارتر و موريس مرلوپونتی قرار داشت و از سوی دیگر قویاً متأثر از مارکسیسم بود، و فوکو در این حال و هوای فکری - سیاسی نشو و نما یافت. فرانسه این دوران به حق سهم عظیمی در عرصه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی دارد و متفکران برجسته‌ای در حوزه‌های انسان‌شناسی، مارکسیسم، روانکاوی، فلسفه و تاریخ به جهانیان عرضه داشته که فوکو بی‌تردید یکی از نامدارترین آنهاست. آثار وی به راحتی در محدوده مرزهای سنتی رشته‌های دانشگاهی قرار نمی‌گیرد و تحلیلهای وی نیز چارچوبهای قراردادی علوم اجتماعی و انسانی را برنمی‌تابد.

فوکو مدتی به تحصیل در رشته‌های روان‌شناسی و آسیب‌شناسی روانی پرداخت و به ترتیب لیسانس و دیپلم این دو رشته را نیز در سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۴ کسب کرد. پس از سلسله تحقیقاتی در زمینه آسیب‌شناسی روانی و فعالیت در دپارتمان فرانسه در دانشگاه‌های سوئد، لهستان و آلمان مدرک دکترای خود را با تکمیل کتابی تحت عنوان دیوانگی و تمدن: تاریخ دیوانگی در عصر خرد دریافت داشت. در سال ۱۹۷۰ کرسی

تدریس «تاریخ نظامهای فکری» در کلژ دو فرانس را عهده‌دار شد. در تمامی این دوران فوکو با شخصیت‌های فکری مهمی ارتباط داشت: یا از آنان چیز می‌آموخت یا همکاری نزدیک نظری با آنان داشت، کسانی چون ژرژ کنگیلیم، ژان هیولیت، لویی آلتوسر، ژان ژاک دریدا، ژیل دولوز. علاوه بر این تأثیر اندیشه‌های سه شخصیت غرب یعنی مارکس، فروید و نیچه نیز در شکل‌گیری و تکوین آراء و نظریات وی بسیار مهم و ماندگار بوده است. مدتی عضویت حزب کمونیست فرانسه را داشت و در سال ۱۹۵۲ از آن کناره‌گیری کرد.

مهمترین وجه نظریات فوکو «تبارشناسی دانش و قدرت» و رابطه میان صور مختلف دانش و قدرت است که عمدتاً متأثر از آراء نیچه (فیلسوف قدرت) است. وی بر آن است که از طریق تبارشناسی قدرت می‌توان پی برد که چگونه مردم خود و دیگران را به مدد دانش خویش درمی‌یابند و می‌شناسند. او قویاً معتقد است که این دانش است که قدرت را ایجاد می‌کند و برای اثبات این نکته به بررسی سلسله مراتب دانش می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که چون «علوم» بالاترین رده یا جایگاه را در سلسله مراتب «دانش» اشغال می‌کند بنابراین از بیشترین «قدرت» نیز برخوردار است. به اعتقاد فوکو ماهیت قدرت باید در تمامی سطوح خرد جامعه تحلیل شود: در سطح خانواده، مدارس، دانشگاهها، بیمارستانها، کارخانه‌ها و در کلیه دیگر اشکال نهادینه شده و سازمان یافته موجود در جامعه.

به لحاظ فکری و نگرش، فوکو هرگز خود را در چارچوب مرام یا دکترین خاصی محدود نساخت و همواره در حال تغییر، اصلاح و تکامل مواضع فکری خود بود. به لحاظ موضوعی نیز هیچ‌گاه خود را به یک مسئله محدود نکرد. در آثار وی تنوع گسترده‌ای به چشم می‌خورد: از فلسفه شناخت در اشکال نظری و عملی آن گرفته تا فلسفه، تاریخ، ادبیات، نقد ادبی، روانکاوی، فمینیسم، سیاست، زبان‌شناسی، هرمنوتیک، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، هنر، موسیقی، تا شرح دقیق و مفصل درباره تقریباً همه چیز از جمله سیستم تأمین اجتماعی در فرانسه، نظام حقوق کیفری و سیستم زندانها، و ظهور و پیدایی انقلاب اسلامی ایران که از آن به عنوان تجلی اراده جمعی ایرانیان یاد کرده و به ستایش آن می‌نشیند و ایران را روح دنیای فاقد روح می‌داند که با خلق و ارائه گفتمانی جدید و در نوع خود بی‌سابقه از رادیکالیسم نظری سیاسی - عرفانی شیخ‌ازدل مفاهیم و آموزه‌های مذهبی که در طی قرون در لایه‌های غبارخراشه، جهل و ارتجاع به نسیان و فراموشی سپرده شده بود، نوعی «الهیات آزادیبخش» را نوید می‌دهد. علاوه بر موضوعات متنوع فوق، فوکو را باید فیلسوف - مورخ سترگی نیز محسوب داشت. در تفکر فوکو مفهوم بسیار متفاوتی از «تاریخ» وجود دارد که عمدتاً ملهم از تفکر نیچه است؛ مفهومی که قویاً با «نظریه پیشرفت در تاریخ» مغایرت دارد. نمونه بارز

رویگرد نیچه‌ای فوکو به تاریخ را می‌توان در دو اثر اصلی وی یعنی انضباط و تنبیه: تولد زندان، و تاریخ جنسیت (۳ جلد) دید، که هر دو اثر جزء منابع مهم و معتبر نقد معاصر از علوم انسانی و اجتماعی، به ویژه تاریخ، به شمار می‌رود. مضمون عمده در این دو اثر حول این نظریه دور می‌زند که هر صورت‌بندی یا فورماسیون در حال ظهور مستلزم بازاندیشی دقیق نظریه و عمل تاریخ است. وی در این راستا صورت‌بندی «شیوه اطلاعات» را به عنوان بدیلی برای صورت‌بندی «شیوه تولید» ارائه می‌کند: از آنجا که کنش اجتماعی روز به روز به کمک ابزار و تجهیزات پیشرفته الکترونیکی با تجربیات و دستاوردهای عرصه زبان و زبان‌شناسی همراه می‌شود، لذا نظریه سنتی شیوه تولید بیش از این دیگر نمی‌تواند به عنوان مبنایی برای نظریه‌ای انتقادی عمل نماید زیرا کارایی لازم خود را از دست داده است. فوکو راهبرد «گفتمان/عمل خود را در چارچوب نظریه شیوه اطلاعات، در مقابل شیوه تولید، ساماندهی کرده و از این طریق به افشا و تحلیل شیوه‌های جدید سلطه و معرفی منابع جدید اعتراض‌های رادیکال می‌پردازد.

باید توجه داشت که قوت و استحکام آثار فوکو در تحلیلهای وی نهفته است. تمام تحلیلهای تاریخی فوکو ناظر به سازمان یا تشکیلات مدرن دانشهای نظری و عملی و رابطه آنها با کاربستها و اشکال معینی از سازمانهای اجتماعی است. به بیانی ساده یعنی اینکه تحلیلهای فوکو مثلاً در خصوص تولد و زایش درمانگاه، تیمارستان، و زندان تحلیلهایی تاریخی بوده و طبعاً دشواریهای تفسیر تاریخی را نیز در پی دارد. لیکن فوکو هیچ‌گاه قصد ندارد مانند مورخان رسمی و غیررسمی، سنتی و کلاسیک و حتی مورخان آکادمیک، «گذشته» را به گونه‌ای تاریخی، دقیق و مو به مو بازسازی کند. هر تحلیل تاریخی را با یک مسئله یا معضل شروع می‌کند، سپس به کمک مطالعات موردی آن را بررسی و تحلیل می‌کند، بدون توجه به تقسیم‌بندیهای معمول زمان و مکان. برای نمونه در کتاب نظم انبیا: دیرین‌شناسی علوم انسانی به بررسی و تحقیق درباره دو جهش بنیادین در تاریخ فکری غرب از رنسانس به بعد می‌پردازد: یکی در اواسط قرن هفدهم و دیگری در آغاز قرن نوزدهم. قصد وی آن است که گفتمان رابه صورت جریانی عینی و ملموس درآورد، ولی تاریخ ظهور آن یادمانه تأثیر آن در مرحله دوم اهمیت قرار می‌گیرد. نکته مهمتر دیگر اینکه در نگاه به تاریخ روند تکامل یا پیشرفت را نوعی حرکت از جوامع پست به جوامع پیشرفته عصر حاضر که بر پایه دانشی عمیق استوار شده باشد، تلقی نمی‌کند؛ بلکه تاریخ را به مثابه نوسان از یک نظام سلطه (مبتنی بر دانش خاص خود) به دیگر نظامهای سلطه (با دانش خاص خود) می‌داند. تاریخ را جریانی مستمر از سلسله حوادث و وقایع مرتبط به هم چونان دانه‌های زنجیر نمی‌داند که در بستری رودخانه‌وار از گذشته تا حال و به آینده در سیلان دائمی و سیر مداوم و مستمر باشد. تاریخ را بستر تکرار حوادث و وقایع برای عبرت‌آموزی و پندگیری نمی‌داند؛ یا همچون

حلقه‌های به هم پیوسته‌ای از سلسله وقایع و رخداد‌های زنجیره‌ای، که اگر حلقه یا بخشی از آن مفقود گردد، ارتباط وقایع و حوادث قبلی و بعدی از هم گسسته شود و نتوان علیت یا رابطه‌ای منطقی میان آنها پیدا کرد و دچار سردرگمی و یأس شد. «تاریخ» بر خلاف تمام آنچه مورخان تاکنون به گونه‌ای جزئی اعلام داشته‌اند، «تکرار حوادث» نیست؛ شاید تشابه *re e a e* و همانندی‌هایی در کار باشد. به چه دلیل و با چه حقی به خود اجازه می‌دهند که یک رخداد اجتماعی - سیاسی در یک زمان خاص و مکان خاص را تکرار مو به مو و مطابق رخدادی دیگر، در زمان و مکانی دیگر، بدانند. مورخان رسمی و غیررسمی، آکادمیک و غیر آکادمیک که تاریخ و تاریخنگاری را حرفه تخصصی و انحصاری خود می‌دانند، بر اساس چه دلایل و استدلال‌هایی و با چه توجیهی کلاً در برخورد با حوادث قاطعانه حکم می‌کنند که «باز هم تاریخ تکرار شده است»، حال آنکه نه بستر زمانی، نه بستر مکانی و نه سوژه و کارگزاران درگیر در حوادث (انسانها) یکی نیستند: انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه کمونیستها و سوسیالیستها چگونه می‌تواند تکرار انقلاب ۱۷۸۹ - ۱۷۹۴ فرانسه ژاکوبینها به شمار آید؛ تازه این در حالی است که هدفها، برنامه‌ها و کارکردهای هر یک از این دو انقلاب را در نظر بگیریم: یکی طلبه جامعه بورژوازی مدرن و منادی سرمایه‌داری رو به پیش، و ناقوس مرگ رژیم کهن، و دیگری داعیه‌دار انهدام نظام سرمایه‌داری بورژوازی و استقرار جامعه بی‌طبقه زحمتکشان. فوکو با چنین لحن گزنده و نیشداری به تنقید و تعریض جریانات رایج تاریخ‌نویسی و تاریخنگاری برخاسته است. در واقع نظریات وی ادعاینامه‌ای است علیه تاریخنگاری از گذشته تا حال و داعیه‌ای است برای به مبارزه طلبیدن مورخان از گذشته تاکنون. همین نظریات وی بود که بسیاری از آنان را شدیداً برآشفته ساخت؛ آنان به معارضة با وی برخاستند، او را تهدیدی جدی برای حرفه تاریخ تلقی کردند و به همقطاران خود هشدار دادند که باید به گونه‌ای جدی به مبارزه با این «آفت مضر برای مزرعه تاریخ» برخاست. مترجم

پرتال جامع علوم انسانی □

### فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ

اگر «نظریه کار» به مفهوم مارکسیستی آن را نتوان به عنوان اصل سازمان‌دهنده تحقیق تاریخی به خدمت گرفت، در آن صورت مسئله یافتن نظریه‌ای بدیل ضرورت مبرمی پیدا می‌کند. در مقاله حاضر تلاش شده تا مضامین عمده نظریه تاریخ فوکو روشن گردد و شایستگی آن به عنوان چارچوب عام جدیدی برای مورخان ارزیابی شود. طی چند دهه گذشته، با ظهور نحله‌های جدید روش‌شناسی و موضوعات جدید

پژوهشی، که ذیل عنوان «تاریخ اجتماعی» قرار گرفته‌اند، انقلابی در رشته تاریخ به وقوع پیوسته است. نشریاتی نظیر *Aac* در فرانسه و گذشته و حال *ata rect* در انگلیس کانون تحولات جدید بوده است. عناوین و سرفصلهایی چون جمعیت، شهر، خانواده، زنان، طبقات، ورزش و شرح حال روانی عناوینی است که طی چند دهه اخیر بر موضوعات و عناوین تاریخی سنتی تر پیشی گرفته و آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است. نگرشهای روش‌شناسی جدید از تمامی حوزه‌ها و رشته‌های علوم جدید به خدمت گرفته شده است: اقتصادسنجی از رشته اقتصاد، ترمیم خانواده از رشته جمعیت‌نگاری، «تفسیر عمیق» از رشته مردم‌شناسی، تحلیل آراء انتخاباتی از علوم سیاسی، تحلیل پرسشنامه‌ای و تحلیل طبقاتی از جامعه‌شناسی، روانکاوی از رشته روان‌شناسی. بدین ترتیب تاریخ، که زمانی رشته‌ای از علوم انسانی بود که بر نقل روایات و داستان‌سرایی مبتنی بود، اینک به صورت آمیزه‌ای متنوع از روشهای علوم اجتماعی درآمده است. این طور نیست که از زمان رانکه<sup>۱</sup> تاریخ در معرض چنین تجدیدنظری قرار گرفته باشد. نهایتاً با پذیرفته شدن ماتریالیسم تاریخی از سوی مورخان، مارکسیستها از نقاط جدید سود زیادی بردند. یکی دیگر از شاخصهای عمده تحول در تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی، ظهور مبحث جدید تاریخ‌روانی<sup>۲</sup> است که جایگاه مهم و برجسته‌ای را به خود اختصاص داده است. تنها همین سه دهه پیش بود که اثر استادانه اریک اریکسون<sup>۳</sup> درباره مارتین لوتر با اکراه و انزجار اکثر مورخان سنتی و کلاسیک

۱. لئوپولد فون رانکه ۱۸۰۱ - ۱۸۵۹ مورخ آلمانی، بنیانگذار مکتب جدید تاریخی که شهرت وی بیشتر بابت نگارش آثار تاریخی براساس مطالب و موضوعات اصلی، منابع مادی و عینی است تا تکیه بر افسانه‌ها، حکایات و روایات سینه به سینه و سنتها. وی در آثار خود به انتقاد از دیدگاهها و مواضع مورخان همعصر خود پرداخته است. (م)

۲. تاریخ‌روانی یا روان - تاریخ *tr* اصطلاحی است که در سالهای دهه ۱۹۶۰ باب شده، و ناظر به رویکردی است در تاریخ که مسائل تاریخی را با عنایت به «نیمه - خودآگاه» و عناصر تجربه شخصی افراد که جزو حوزه مطالعات روان‌شناسی هستند، تجزیه و تحلیل می‌کند. برجسته‌ترین و شاخص‌ترین کارها در این زمینه مطالعات زندگی‌نامه‌ای است که با کتاب لوتر جوان اثر اریکسون در سال ۱۹۵۸ آغاز شده و با آثاری چون گاندی نوشته اریکسون، نیوتن (اثر فرانک مینزل)، لندن جاستون (اثر دوریس کرنز) ادامه یافت. این رویکرد، مانند هر جریان نو دیگری، با مخالفت‌های شدید بسیاری از مورخان و تاریخ‌گرایان سنتی و کلاسیک روبرو شد، زیرا اینان معتقد بودند شواهد و استدلالهای مورد استناد این رویکرد و شارحان آن فقط به یک رشته حدس و گمان می‌انجامد و نتیجه حکمی و قطعی در بر ندارد. لیکن در دهه‌های اخیر مسلم گشته که امروزه نگارش تاریخ، به ویژه شرح احوال و زندگی‌نامه‌ها، بدون کمک پاره‌ای از نظریات روان‌شناسی و روانکاوی مقدور نیست. (م)

۳. اریک هامبرگر اریکسون *r r e r l* روان‌کاوی آلمانی - آمریکایی، از پیشگامان اشاعه تاریخ‌روانی یا روان - تاریخ در برخورد با موضوعات تاریخی است. (م)

مواجهه و از سوی آنان رد شد. این مورخان حتی به خود زحمت ندادند که یک بررسی یا معرفی و نقدی، ولو اجمالی از آن در نشریه *Aer tra ee* چاپ کنند؛ و این در حالی است که امروزه «تاریخ روانی» به صورت موضوع درسی مستقلی در دانشگاه‌های دنیا تدریس می‌شود، نشریات متعددی درباره تاریخ روانی انتشار می‌یابد و در دانشگاه‌های عمده کنفرانسها و سمینارهایی در این خصوص برگزار می‌شود.

مسئله هنوز آشفتگی و ابهام زیادی وجود دارد. برنامه استاندارد در تاریخ چیزی است مربوط به گذشته، در حالی که راجع به توان یا قدرت عقلی این وضعیت حرفهای زیادی برای گفتن وجود دارد؛ امکان این نتیجه‌گیری نومیدانه نیز هست که رشته تاریخ به اجزاء و قطعات پراکنده بشمارد تکه پاره شده و هرگز مجدداً شکل قابل شناسایی به خود نخواهد گرفت. حتی ممکن است به صورت پیرایه‌ای تجملی جذب دیگر رشته‌های علوم اجتماعی شود. امروزه یکی از عمده‌ترین دلایل عدم انسجام و ناپیوستگی موجود در آثار تاریخی این است که کارورزان و دست‌اندرکاران تاریخ اجتماعی فاقد تأمل نظری هستند. تاریخ‌نگاران را شاید بتوان نوعی استثنا دانست، زیرا نوشته‌ها و آثار آنان از سنت فکری - نظری عمیق، ریشه‌دار و تبیین‌شده‌ای مایه می‌گیرد. ولی قضیه همیشه این طور نیست. برای مثال در مورد ادوارد تامپسون، یکی از برجسته‌ترین مورخان مارکسیست، با فضاوت از روی اثر جدل‌برانگیز وی علیه لونی التوسر فیلسوف و (مسامحتاً) مورخ مارکسیست فرانسوی - یعنی فقر نظریه (۱۹۷۸)، باید گفت کمترین درکی از مفهوم «نظریه» ندارد. گو اینکه همه مورخان مارکسیست در عناد ضد نظری تامپسون با وی همعقیده نیستند، لیکن در نوشته‌های آنان گرایش عمده‌ای به اتخاذ مواضع تجربه‌گرایانه‌ای وجود دارد که تنها نوعی تعهد قوی سیاسی به سوسیالیسم حامی آن است. مورخان سوسیالیست غیرمارکسیست به نوبه خود در تجاهل به پیشفرضهای نظری آثارشان به مراتب یکدنده‌ترند. بخش اعظم آنان صرفاً روش‌شناسی کمی را قبول دارند و واقعیت‌های مشخص شده یا تعریف شده روش کمی را دنبال می‌کنند و هرگز پارامترهای ذهنی یا مفهومی ارائه شده این روش را مورد بررسی قرار نمی‌دهند. از این رو در نوشته‌های پیترو لسلت تاریخ خانوادگی تا سطح شمار روابط خونی به جای مانده در خانواده‌ها تنزل داده شده است. با توجه به تأکید فزاینده بر ضرورت دقت آماری - ارقامی، آن دسته از مسائل مربوط به زندگی خانوادگی که قابل اندازه‌گیری کمی نیست، مسائلی بی‌ربط و بی‌اهمیت تلقی می‌گردد و با بی‌اعتنایی کنار گذاشته می‌شود. لیکن در کل، بین مورخان اجتماعی خلوص روش‌شناسی موجب سرکوب کنجکاوی ذهنی نمی‌شود، و با گرایشهای جدید نیز باید با نظر مساعد و موافق برخورد کرد.

با این حال، به رغم پیشرفتهای روشن، از فرصتهایی که تاریخ اجتماعی برای به زیر

سؤال بردن فرضیات زیربنایی حاصل از تحقیقات تاریخی در این رشته به دست داده، استفاده چندانی به عمل نیامده است.<sup>۱</sup> صرف تنوع موضوعات و عناوین مورد پیگیری مورخان امروزی خود مشوق بررسی دقیق فرضیات نظری این رشته است. اگر تاریخ خانواده، تاریخ شهرنشینی، تاریخ زنان و تاریخ شرایط محیطی همگی حوزه‌های معتبری برای تحقیق باشد، در آن صورت معیارهای انتخاب این یا آن حوزه برای تحقیق کدام است؟ هر یک از این گرایشها چگونه موجد حوزه یا زمینه اجتماعی خاصی می‌شود؟ آیا هدفهای تحقیق در هر یک از این گرایشها با هم مرتبط است؟ آیا با هم تناقض دارد؟ آیا می‌توان به نوعی آنها را به عنوان تاریخ عمومی با هم یکجا گرد آورد؟ این سؤالات تنها شروع یک بررسی نظری در باره تاریخ اجتماعی محسوب می‌شود، که وجود آن امروزه بسیار ضروری به نظر می‌رسد. امتیاز نوشته‌ها و آثار متأخر فوکو این است که با توجه به تفاوت آنها با تاریخ اجتماعی با قوت تمام سؤالات نظری مهمی را مطرح می‌سازد.

وفور مطالب متنوع و عدیده در آثار فوکو، شیوه طرح و ارائه مطلب پشت مطلب انتظارات خواننده آشنا با تاریخ اجتماعی را بر هم می‌زند. شکافهای عظیمی در روایت وی وجود دارد، سکوتهایی که با صدایی بلند بر سر خواننده فریاد می‌کشد. عناوین و موضوعات به گونه‌ای آزردهنده از روال عادی خود خارج می‌شود و حس توالی منطقی شخص را به هم می‌زند. سطوح تحلیل با هم ادغام می‌شود و سبب آشفتگی می‌گردد: تفاوت بین عقاید و رفتار مورد تصریح قرار نمی‌گیرد و به‌سادگی از آن صرفنظر می‌شود. مسائل ساده‌علیت نادیده گرفته می‌شود یا به گونه‌ای معکوس نمایانده می‌شود. سبک نگارش بسیار ثقیل و پر از استعاره و کنایه است و دیدگاه خط روایی غالباً کمرنگ یا اساساً گم است. هدف تحقیق هیچ‌گاه به طور دقیق و روشن مشخص نمی‌شود، ظاهراً نه فردی است، نه گروهی و نه نهادی. بدتر از همه اینکه مسائل در جریان نگارش جا به جا می‌شود: در شروع نگارش یک موضوع مطرح است، در انتها به نظر می‌رسد که داریم راجع به چیز دیگری می‌خوانیم. باز از این بدتر اینکه نحوه نگارش مؤلف به موضوع مطالعه هرگز به روشنی مشخص نمی‌شود. ظاهراً وی از تغییر موضع خود یا همین قدر از اتخاذ نگرشی غیررسمی و تحریک‌کننده درباره یک موضوع خوشش می‌آید. و بالاخره، گرچه فوکو در مطالعات خود از تحقیقات و پژوهشهای بسیار متعدد و متنوعی سود برده، لیکن بخش اعظم مطالب را نادیده گرفته و کمترین نگاهی نیز به آنها نیفکنده است. تعجب‌آور نیست که مورخان درباره ارزش تلاشهای وی بدبین هستند.

۱. از موارد استثنای عمده می‌توان به آثار دومینیک لاکاپرا اشاره نمود، به ویژه کتاب تاریخ و نقد وی:

a. a. r. a. r. r. . t. a. a. r. e. e. r. t. r. e. l. .

گو اینکه طیف وسیعی از مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان، فیلسوفان، منتقدان ادبی، و مورخان آثار فوکو را می‌خوانند، لیکن تأثیر شدید آثار وی تاریخی است. فوکو شیوه تفکر جدیدی درباره تاریخ، و به خدمت گرفتن آن در منازعات سیاسی رایج، ارائه می‌دهد. اگر فوکو «کودک شری» است که رشته‌های علوم انسانی را به نابودی خواهد کشاند، در عین حال از شیفته‌ترین کارورزان [ratt er] این رشته‌ها نیز محسوب می‌شود، که سعی دارد از روی کاربست [rat e] تاریخی اصیل و بسیار اخص خطوط اصلی این رشته‌ها را شکل تازه‌ای بدهد. فوکو مورخی ضد تاریخ است، مورخی که در نگارش تاریخ تک تک احکام و قواعد این حرفه را مورد تهدید قرار می‌دهد. بنابراین می‌توان پرسید که آیا اساساً در متون فوکو «نظریه‌ای درباره تاریخ» دیده می‌شود؟ آیا برخلاف نگارش ضد سیستمی فوکو می‌توان مجموعه‌ای از مفاهیم یا مقولات را کشف نمود که زیربنای معلومات وسیع، قوی و تکان‌دهنده وی را آشکار سازند؟

مطالعه آثار عمده فوکو ممکن است شخص را به این نتیجه برساند که فوکو چیزی شبیه به «نظریه تاریخ» ارائه نداده است. وی هیچ اثری را در قالب شیوه مطالعاتی توین‌بی، یعنی بررسی تاریخ گذشته و گنجاندن تاریخ چند هزاره آخر در قالب مقولاتی کلی، به رشته تحریر در نیاورده است. هیچ نظریه‌ای درباره علیت - دال بر اینکه یک عامل یا مجموعه‌ای از عوامل سرنوشت انسان را رقم می‌زنند - ارائه نداده است. هیچ مقاله یا رساله غایت شناختی نوشته تا مثلاً ثابت کند که معنا و آینده بشریت را به شیوه‌ای معین درک نمود یا آن را تحقق بخشید. وانگهی هیچ یک از مورخان کارورز در دنیای انگلیسی زبان، در اکثر موارد، حتی نمی‌پذیرند که فوکو یکی از خودشان است. بسیاری از مورخان امریکایی و انگلیسی کتابهای فوکو را نه به منزله بسط و تکامل نظریه‌ای جدید درباره تاریخ و نه حتی به منزله آثار یک مورخ تجربی، بلکه به مثابه حمله به رشته تاریخ تلقی می‌کنند. مورخی به‌طور گذرا و سطحی به «نفی افراطی ارزشهای ذاتی رشته تاریخ» از سوی فوکو اشاره می‌کند.<sup>۱</sup> مورخ دیگر با نوشتن مطلبی در نشریه معتبر و وزین *ra er tr* با اختصاص بیش از پنجاه صفحه راجع به خطرات و پیامدهای مخرب و ویرانگر آثار فوکو برای حرفه مورخان به آنان هشدار می‌دهد.<sup>۲</sup> با این توصیف چه کسی جرئت می‌کند یا این حق را به خود می‌دهد که از «نظریه تاریخ فوکو» سخن به میان آورد؟

1. a e e retta a tra e a rite A era tra e e .  
 e c er l . l .  
 . A a e a t tr tra a te tr ra er  
 tr . l e te er l . l .



این نکته را باید یادآور شد که فوکو تا زمان مرگ نابهنگام و غم‌انگیز خود عهده‌دار کرسی تدریس تاریخ (تاریخ نظام‌های فکری) در کولژ دو فرانس پاریس بود. نیز باید خاطر نشان ساخت که وی شش جلد کتاب نوشت که ناظر به جنبه‌های مختلفی از تاریخ گذشته اروپاست: دیوانگی و تمدن: تاریخ جنون در عصر خرد (۱۹۶۱) (ترجمه انگلیسی ۱۹۶۵، ۱۹۷۷)؛ تولد درمانگاه: دیرین‌شناسی فهم پزشکی (۱۹۶۳)، (ت. ا. ۱۹۷۵، ۱۹۷۷)؛ نظم اشیاء: دیرین‌شناسی علوم انسانی (۱۹۶۶) (ت. ا. ۱۹۶۶، ۱۹۶۹، ۱۹۷۷)؛ دیرین‌شناسی دانش؛ و گفتمان درباره زبان، دو اثر در یک جلد (۱۹۶۹) (ت. ا. ۱۹۶۹، ۱۹۷۵)؛ «انضباط و تنبیه: تولد زندان (۱۹۷۵) (ت. ا. ۱۹۷۷، ۱۹۷۹)؛ تاریخ جنسیت در ۳ جلد (جلد اول: مقدمه ۱۹۷۶ ت. ا. ۱۹۸۰) (جلد دوم: کاربردهای لذت، ۱۹۸۴، ت. ا. ۱۹۸۵) (جلد سوم: توجه به نفس ۱۹۸۴)، که دو جلد آخر در آخرین روزهای حیات فوکو از زیر چاپ درآمدند. این آثار جملگی، حداقل علی‌الظاهر، آثار تاریخی محسوب می‌شود. حال چگونه است به کسی که تا این اندازه به مطالعه و تحقیق پربار، خلاق و ژرف درباره گذشته پرداخته است، عنوان مورخ اطلاق نمی‌شود؟!

#### نظریه عدم استمرار

پاسخ سؤال فوق بسیار روشن است: فوکو روند تحول تاریخ گذشته را نقل نمی‌کند، راوی حوادث و وقایع گذشته نیست؛ در این باره داستانسرایی نمی‌کند که چگونه «تاریخ یکپارچه گذشته» به آرامی و به طور یکنواخت سر از حال درآورد. خلاصه اینکه فوکو مورخ استمرار و تداوم نیست بلکه مورخ عدم استمرار و عدم تسلسل است. فوکو تلاش دارد تا دیگرگونگی، غرابت، و تهدیدآمیز بودن گذشته را نشان دهد. سعی وی جدا ساختن گذشته از حال است؛ گسستن علاقه ساده و صمیمانه‌ای که مورخان به طور سنتی به رابطه گذشته با حال داشته و دارند. وی بر آن است تا موقعیت مورخ را از فردی که با گردآوری کلیه معانی «گذشته» و بی گرفتن مسیری محتوم که معانی مذکور از طریق آن در «حال» مستحیل می‌گردد به حمایت از «حال» برمی‌خیزد، به موقعیت فردی درآورد که گذشته را از حال منقطع می‌سازد و با نشان دادن بیگانگی گذشته، مشروعیت حال را کاسته و آن را مشروط و نسبی می‌سازد. فوکو این کار را به گونه‌ای تند و نیشدار صورت می‌دهد؛ مثلاً در عبارات زیر که مورخان روشنفکر را به خاطر وسواس فکری یا دغدغه بیش از حدشان در خصوص خویشاوندی و قرابت نزدیک میان آراء و عقاید، که در واقع تعبیر دیگری از تداوم و استمرار است، به باد سرزنش می‌گیرد:

... جستجو در این توده انبوه سابق‌الذکر به دنبال متنی که «پیشاپیش» مشابه متن بعدی است، بوشنیدن در تاریخ برای کشف پیشگوییها یا ظنن بازگفته‌ها، بازگشت

به گذشته‌های دور برای پیدا کردن نخستین بذرها، یا پیش رفتن به جلو برای یافتن آخرین رد پاها، آشکار ساختن پایدی آن [تاریخ] به سنت یا یگانگی غیرقابل تقلیل آن در یک متن، افزایش یا کاهش نیروی ابتکار آن، گفتن اینکه نحوین پورت رویال<sup>۱</sup> چیزی ابداع نکردند، یا کشف این نکته که کویه<sup>۲</sup> از افکار پیشینیان الهام زیادی گرفته بود. جملگی برای مورخینی که از هرگونه پیشرفت ابا دارند، تفنن نسبتاً بی‌ضرر است.<sup>۳</sup>

بدین ترتیب اوج بلوغ و کمال هر مورخ مستلزم چشیدن طعم گذشته و علاقه‌مندی به آن به عنوان اشتیاقی وافر به چیزی متفاوت است.

فوکو نقاب مظلومیت و پاکی معرفت‌شناختی مورخ را کنار می‌زند و حقیقت را آشکار می‌سازد. وی این سؤال از اردهنده را مطرح می‌کند: زمانی که مورخ در جستجوی یافتن رد پاهای تداوم و استمرار در تاریخ گذشته است و علل وقایع گذشته را به عنصر تداوم نسبت می‌دهد، چه بلایی به سر گذشته می‌آورد؟ از نظر فوکو تاریخ، همزمان، شکلی از دانش و شکلی از قدرت است؛ به تعبیری دیگر تاریخ ابزاری است برای کنترل و رام کردن گذشته از طریق شناختن آن. به تعبیر رانکه مورخ تظاهر می‌کند که تاریخ را در شکل واقعی آن بازآفرینی می‌کند. مورخ با استفاده از ترکیب و سر هم‌بندی زمخت و ناشیانه حکایات، روایات و آمار و ارقام چشم‌انداز گذشته را با عنایت به رنگهای حال نقاشی و ترسیم می‌کند. وی حال را بر اساس گذشته توصیف می‌کند و مدعی افشای حقیقت یا حقیقتی درباره گذشته و حال است. مورخ بدون آنکه خود را در معرض سؤال قرار دهد این مهم را به انجام می‌رساند، در حالی که کار مورخ باید تحت انگیزه نیروی حقیقت محض و پویش برای شناخت صورت بگیرد.

از موضوع اصلی بحث چندان دور نشویم. انتقاد فوکو بر پایه تضاد بین عینیت و نسبییت، علم و ایدئولوژی بنا شده است. موضع وی ممکن است شبیه حمله علیه بی‌طرفی ارزشی باشد، لیکن مسئله مورد نظر وی چیز دیگری است. دانستن این نکته نیز کمکی نخواهد بود که آیا فی‌المثل مورخ آشکارا ارزشهای مورد اعتقاد خود نظیر عشق به میهن، هواداری حزبی و مانند اینها را تصریح می‌کند یا خیر. انتقاد فوکو اساسی‌تر از این حرفهاست. جان کلام این نیست که آیا تاریخ با عنایت به موارد عینی به

۱. در قرن هفدهم میلادی، مسائل فلسفی با مسائل مربوط به زبان در هم آمیخت و سبب پیدایی دستورهایی (گرامر، نحو) به نام «دستور عمومی» شد. مشهورترین این نوع دستورها «دستور عمومی و عقلانی» است که به «دستور پورت رویال» معروف است که در سال ۱۶۶۰ میلادی منتشر شد. (م)

۲. ژرژ کویه (۱۸۳۲ - ۱۷۶۹)، طبیعی‌دان فرانسوی، بنیانگذار علم تشریح تطبیقی. (م)

۳. e a t e A r e e e t r a . A . e r a t . . . . .  
a t e I . . . . .

رشته تحریر در می‌آید یا به خاطر انگیزه‌ای ایدئولوژیک بلکه نکته مورد بحث عمل فردی است که مدعی است خودآگاهی وی متضمن نوعی حقیقت درباره گذشته بوده که آن را در جریان نگارش تاریخ عیان می‌سازد. فوکو بر آن نیست که اقداماتی از این دست تلاشی بیهوده، غیرممکن و نامشروع است، بلکه برعکس آن را عملی فعال، ارادی و حاکی از ذوق و علاقه در کار با مواد و مطالب می‌داند. این یک آفرینش است، یک داستان یا روایت به معنای دقیق کلمه، داستانی که به تصریح پوزیتیویستها، لیبرالها، و مارکسیستها گفتمانی خلق می‌کند با مجموعه‌ای از معانی که هر کسی را که در تماس با آن قرار بگیرد تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. فوکو مدعی است که نگارش تاریخی عملی است که تأثیراتی در پی دارد و این تأثیرات، صرف‌نظر از حزب سیاسی فرد مورخ، تمایل به محور اختلاف و ناهمسانی گذشته و توجیه روایت یا تعبیر معینی از حال دارد. و بالاخره کاربست گفتمان گذشته مورخ را در موقعیت ممتازی قرار می‌دهد: مورخ در مقام کسی که گذشته را می‌شناسد دارای قدرت است. مورخ روشنفکری است که بر گذشته تسلط دارد، کاملاً بدان وقوف دارد، آن را تغذیه می‌کند، بسط و گسترش می‌دهد و آن را کنترل می‌کند. از آنجا که مورخ تحت عنایت نظریه تداوم و استمرار قادر به گردآوری تجربیات گذشته در خویش است، لذا در حفظ و تأکید بر اهمیت آن، تأکید بر نوعی اجتناب‌ناپذیری که گذشته با آن به حال منتهی می‌شود، و نیز در انکار این نکته که پای قدرت معینی در میان است، نوعی منافع ایدئولوژیک دارد. فوکو می‌نویسد:

تاریخ مستمر و متداوم جزء لاینفک نقش اساسی سوژه (فاعل و کارگزار تاریخی) است؛ تضمین اینکه هر آنچه از کف داده است می‌توان مجدداً به وی بازگرداند؛ این اطمینان که «زمان» هیچ چیزی را بدون اعاده آن در چارچوب وحدتی بازسازی شده از بین نمی‌برد؛ این وعده که بالاخره روزی سوژه - در شکل خودآگاهی تاریخی - قادر خواهد بود که یک بار دیگر تمام آن چیزهایی را که به دلیل تفاوت و اختلاف از هم فاصله‌گرفته یا دور از هم‌نگه داشته شده است مجدداً برای خود بردارد و تحت نفوذ و کنترل خود درآورد، و در آنها چیزی را پیدا کند که می‌توان آن را امقصد و منزلت و وی خواند.<sup>۱</sup>

با این شیوه، تاریخ، بدانگونه که امروز عمل می‌شود، نوعی کلیت‌بخشی هگلی گذشته و حال را به نمایش می‌گذارد.

اهمیت نقد معرفت‌شناسی کاربست تاریخی توسط فوکو زمانی آشکار می‌شود که در مورد آن دسته از نحله‌های تاریخی که آگاهانه خود را طرفدار پیشرفت جا می‌زنند به

کار گرفته شود. زمانی که وجود رابطه بین نگارش تاریخ و جنبشهای آزادیبخش در زمان حاضر تصریح شود، قوت نظریه عدم استمرار فوکو مسلم می‌گردد و به صورت نظریه‌ای بسیار بجا و مناسب ظاهر می‌شود. مکتب تاریخنگاری مارکسیستی نمونه بسیار مناسبی است. بنابر اصول ماتریالیسم تاریخی، بین نظریه و نگارش تاریخ از یک سو و جنبشهای رهایی‌بخش اجتماعی از سوی دیگر رابطه مستقیمی وجود دارد. بررسی و تحقیق پیرامون تضادهای طبقاتی در ظلّ نظریه شیوه تولید، راهنمایی است برای آگاهی از چگونگی و روند مبارزات در زمان حاضر. به زعم مارکسیستها، تاریخ نه برای سرگرمی نوشته می‌شود و نه برای خودفرهیختگی | I e t at |. برخی تاریخ را به منظور پیشبرد انقلاب می‌نویسند. این مورخان تاریخ مبارزات طبقاتی گذشته را، هر چقدر هم به لحاظ ماهوی متفاوت باشد، جمع‌آوری می‌کنند و بر اساس آن جنبشهای آزادیبخش اجتماعی حال را مورد تأیید قرار می‌دهند. از این رو، تداوم و استمرار گذشته و حال در تاریخنگاری مارکسیستی نیز حفظ می‌شود. مورخ مارکسیست نگهبان صرف موزه مبارزات فراموش شده نیست، بلکه به واسطه دانش خود از فعالان و مشارکت‌کنندگان برجسته در شرایط حاضر قیام و انقلاب به شمار می‌رود، مورخی که به لحاظ نظری فردی مطلع و وارد است و به مراتب بیش از کارگران درباره استراتژی تحول آگاهی دارد. لذا، مارکسیسم بر حضور قسم معینی از روشنفکران به عنوان نمایندگان کارگران در جریان رسالت خطیر انقلاب صحه می‌گذارد.

ماتریالیسم تاریخی، در روند کسب قدرت بر کارگران از طریق توسل به توان روشنفکران در شناخت گذشته و به تبع آن حال، پشتوانهٔ تنوریک محکم و نیرومندی برای لنینیسم به شمار می‌رود. بدین ترتیب، روح حقیقی جنبش برای دگرگونی و انقلاب اجتماعی از دست کارگران خارج و به اذهان و افکار روشنفکران منتقل می‌شود. با این توصیف، بر اساس تز فوکو، از آنجا که نظریه استمرار، مبارزات کارگران را به روشنفکران احاله کرده و سبب می‌شود تا آنان ثمره و دستاوردهای مبارزات کارگران را به جیب بزنند، لذا تاریخ مورد سوء استفاده قرار گرفته است.

هدف این بحث، برخلاف تصور تبلیغاتچیهای ضدکمونیست دوران جنگ سرد، کنار گذاشتن مارکسیستها و محکوم کردن آنان نیست. مشابه این تحلیل را دربارهٔ مورخان لیبرال، اثبات‌گرایان، و حتی کله‌شق‌ترین گروهها یعنی تجربه‌گرایان نیز می‌توان اقامه کرد، زیرا دربارهٔ همهٔ آنها صدق می‌کند. در حقیقت با توجه به اینکه هنوز طرفداران اصالت تجربه بر تاریخ‌نویسی در ایالات متحده و بریتانیا همچنان سیطره دارند، لذا بیش از هر جریان دیگر مستلزم بررسی انتقادی‌اند. معذک من با طرح پرسشهایی دربارهٔ مارکسیسم به بررسی و پویش بیشتر در نظریه تاریخ فوکو خواهم پرداخت، زیرا به اعتقاد

من مارکسیسم مهمترین مکتب تاریخ‌نگاری بوده و به این سبب که خود فوکو نیز در فرانسه مستقیماً با این مکتب سروکار داشت.

### دانش / قدرت

در سالهای دهه ۱۹۷۰ فوکو دو کتاب دیگر نوشت: انضباط و تنبیه و تاریخ جنسیت، که در واقع نقطه شروع جدایی وی از نوشته‌ها و آثار قبلی اوست و به‌طور مشخص بسط و تکامل نظریه تاریخ وی به‌شمار می‌رود. در آثاری که راجع به زندانها و مسئله جنسیت به رشته تحریر درآورده هدف خود را پوشش، کشف، و ارائه نوعی ترکیب و پیکره‌بندی دانش و قدرت یا مجموعه‌ای از پیکره‌هایی قرار داده است که به نحوی بارز و فزاینده به صورت ویژگی شاخص جوامع اروپایی و آمریکایی در قرن بیستم درآمده است. وی معتقد است که دانش و قدرت پیوند عمیق و دیرپایی با یکدیگر دارند و پیکره‌بندی آنها حضور غالب و تحمیل‌کننده‌ای بر جامعه صنعتی پیشرفته دارد، به طوری که حتی در شخصی‌ترین و خصوصی‌ترین حوزه‌های زندگی روزمره افراد نیز تسری می‌یابد. شکل سلطه ویژه نظام سرمایه‌داری پیشرفته، نه استثمار، نه از خودبیگانگی، نه سرکوب روانی، نه بیسامانی، و نه رفتار سوء است، بلکه الگوی جدیدی از کنترل اجتماعی است که عملاً در بسیاری از موارد در بستر یا زمینه اجتماعی نهفته است و مجموعه‌ای از ساختارهایی را تشکیل می‌دهد که کارگزار آن، «همه و هیچ‌کس» اند.

من در جایی دیگر مفهوم کار از دیدگاه مارکس را مورد بحث و بررسی قرار داده و به محدودیتهای نظری آن اشاره کرده‌ام.<sup>۱</sup> در اینجا نیز به برخی از این ایرادها و انتقادهای اشاره خواهم کرد و آنها را در بستر نقد فوکو از سوژه [فاعل] قرار داده و از دیدگاه وی نشان خواهم داد که چرا همانند و مشابه «فرضیات لیبرالی تاریخ» هستند. آنگاه نشان خواهم داد که چگونه مقوله دانش/قدرت، یعنی آلترناتیو فوکو در مقابل مقوله فاعل کارگر، قادر به تبیین بستر تاریخی به شیوه‌ای نویدبخش و امیددهنده است. آنگاه به بحث و بررسی درباره مقولات ایدئولوژی و سرکوب، از مقولات مارکسیسم غربی، خواهم پرداخت. از یک دیدگاه فوکونی آراء و عقاید مذکور به لحاظ کاربردشان در گفتمان تاریخی نیز ضعف و نقصهایی دارد.

مطابق با نظر فوکو و تنی چند از نظریه‌پردازان رادیکال که خطوط استدلال نظری یکسان و نسبتاً مشابهی دارند (ژیل دولوز، فلیکس گواتاری، ژان بودریار، ژان -فرانسوا لیوتار) برداشت مارکس از مفهوم کار به دلیل تکیه بر وجوهی از نظریه لیبرال که در

جستجوی تعالی آنهاست خدشه‌دار شده است. مارکسیستها و لیبرالها به طور یکسان مفهوم کار را سازندهٔ دنیای اجتماعی به مثابه محصول یک فاعل جمعی، یعنی نیروی کار، می‌دانند. اما مارکسیستها فراتر رفته و نشان می‌دهند که چگونه فرآورده‌ها و تولیدات حاصل از کار به کمک مکانیسمهای استثمار و از خودبیگانه ساختن، از کارگر - فاعل دزدیده می‌شود. به زعم لیبرالها، کارگران دستمزد عادلانه و مناسبی که از سوی بازار تعیین می‌گردد دریافت می‌کنند، به طوری که سلطه از بین می‌رود. لیکن در هر دو مورد موضوع تحلیل تاریخی - اجتماعی متوجه فرد سوژه است. از دید لیبرالها این نمایش زمانی به نقطه بحرانی خود می‌رسد که «قرارداد» منعقد شود: دو فاعل، که منطقی و عقلانی عمل می‌کنند، دربارهٔ تعهدات متقابل به توافق می‌رسند. در حالی که از دیدگاه مارکسیستها چنین «قراردادی» کاملاً یکطرفه است و در دو سمت ماهیت یکسانی ندارد، بلکه متفاوت از یکدیگرند: فاعلان - کارگر روی مواد اولیه کار می‌کنند، چیزهایی خلق می‌کنند که از طریق مجاری دنیای اجتماعی توزیع می‌شود. لیکن حتی در اینجا نیز ما با داستان نسبتاً لاهوتی سوژه‌های فعالی سروکار داریم که ماده را به صورت اشکالی مطلوب در می‌آورند. در هر دو مورد بستر اجتماعی - تاریخی برای تجزیه و تحلیل براساس دیدگاه سوژه‌ها (فاعلان) فراهم است.

به نظر فوکو این تجزیه و تحلیلها کافی و مناسب نیست و مارکسیسم نمی‌تواند مبنایی برای نظریه انتقادی تاریخ قرار بگیرد، زیرا براساس دیدگاه محدود سوژه فاعل (سوژه) نمی‌توان به ماهیت و گنه انواع مختلف شیوه‌های آشکار و پنهان سلطه در قرن بیستم پی برد و آنها را افشا کرد، چرا که امروزه سلطه شکل آمیزه و ترکیب یا ساختار دانش و قدرت را به خود می‌گیرد که بیرون و جدا از فرد سوژه نیست، ولی با وجود این برای وی نامحسوس است. نظریه انتقادی نمی‌تواند تاریخ را به مثابه گذار از اشراف شیاد و سوءاستفاده‌چی به سرمایه‌داران استثمارگر تلقی نماید، زیرا اینک سلطه دیگر نه متوجه سوژه‌هاست نه ناشی از عمل آنان. حاصل آنکه فرایند کار، که توسط مارکس تئوریزه شده است، امروزه دیگر منابع و مصادر رادیکالیسم ملموسی را، که برای برانداختن شیوه‌های رایج سلطه مفید و مؤثر به شمار می‌رود، فراهم نمی‌سازد.

موضوع این نیست که فرایند کار از سلطه ستم و سرکوب یا «تکنولوژیهای غالب قدرت» رها نیست؛ بلکه موضوع این است که حرکت و جابه‌جایی به سمت مفاهیم انتقادی جدید با توسل به دیگر کاربردهای اجتماعی بهتر صورت می‌گیرد - تا حدودی به این علت که مارکسیسم مقوله کار را مستعمره می‌سازد و تا حدودی به این دلیل که ساختارهای غالب و مسلط در جاهای دیگر نیز توسعه یافته است. فوکو در کاربردهای تنبیه و جنسیت، در موقعیتها و جایگاههای اجتماعی خانواده، ارتش، تیمارستانها و

نوانخانه‌ها شیوه‌های تازه‌ای از سلطه را کشف می‌کند که در واقع آمیزه‌هایی از گفت‌مانها و کاربستهای مختلف سازنده اشکال جدید انقیاد و مطیع‌سازی به شمار می‌رود. این فرایند همچنین کاربستهای کار در نظام سرمایه‌داری را تحت تأثیر قرار داد و آن را متحول ساخت البته نه به شکلی که مارکس می‌پنداشت. نظم و انضباط در کارخانه را نباید با مکانیسمهای استثمار و از خودبیگانگی یکی دانست.

فوکو در دو اثر انضباط و تنبیه و تاریخ جنسیت تاریخ جرم و جنسیت را به دو یا سه دوره عمده تقسیم می‌کند که در آن قرن هجدهم به عنوان یکی از خطوط فاصل در نظر گرفته می‌شود. در دوران نخستین، دانش و قدرت در مورد جرم و جنایت صرفاً متوجه جسم فرد خاطی بود. در نمونه شایان ذکر و عبرت‌آمیز دامیان شاه‌کش<sup>۱</sup> برای اطلاع از «حقیقت» جنایت و گرفتن اقرار و اعتراف، با اعمال یک رشته شکنجه‌های سرّی و تنبیهات علنی از «تکنولوژیهای قدرت» استفاده به عمل آمد. بدن [جسم] دامیان آماج آزمونهای دانش/قدرت دستگاه قضایی رژیم کهن قرار گرفت. اعدام علنی بیرحمانه و وحشیانه وی آخرین مراسمی بود که طی آن نظام تنبیهات ماقبل مدرن به اجرا درآمده بود.<sup>۲</sup>

تا پیش از جریانات ضد اصلاح‌طلبی، دانش/قدرت حاکم بر پدیده جنسیت نیز عمدتاً متوجه جسم [بدن]، اعمال آن، تخلفات و کژرویه‌های آن بود.<sup>۳</sup> در این مورد گفتمان یا سخن مربوط به جنسیت تحت هدایت و نظارت مقامات دینی یا روحانیان قرار داشت و نه مقامات دنیوی. جایگاه ویژه اعتراف به گناهان مکانی بود که در آن اعمال جنسی مورد بررسی و بحث قرار می‌گرفت. سؤالاتی مطرح می‌شد تا مشخص شود که چه اعمالی، توسط چه کسی، در چه موقعیتهای و مکانهای و چندبار صورت گرفته است. به منظور تعیین کفاره بابت تخطی از اصول و قواعد دینی و اخلاقی، برنامه‌های ثابت ریاضت‌کشی و توبه تدبیر شده بود. آنگاه در دوران ماقبل مدرن، دانش/قدرت با به کنترل درآوردن جسم فرد و با سازماندهی آن در مواقع ضروری برای تولید و باز تولید نظم اجتماعی، به خلق و شکل‌دهی کاربستهای جنایت و جنسیت اقدام کرد. کل تأثیر

۱. a e . دامیان (۱۷۱۵ - ۱۷۵۷) نظامی فرانسوی که بعدها به خدمت خانواده‌های اشرافی درآمد. وی در پی سوء قصد به لویی پانزدهم، پادشاه فرانسه، جراحی مختصری با چاقو در بدن شاه ایجاد کرد (۱۷۵۷). هدف وی از این اقدام آن بود که به شاه هشدار دهد و وی را از عواقب سیاستهای سوء آگاه و متوجه وظایف خطیر خویش گرداند. شکنجه‌های وحشیانه‌ای که برای گرفتن اقرار و اعتراف در مورد وی اعمال شد سر و صدای زیادی به پا کرد. بدن وی را سوزاندند، بر زخم‌هایش سرب گذاخته و روغن داغ ریختند، و سرانجام او را شقه شقه کردند. (م)

e a t . e a . tra . A . er a . . . ate . l .  
e a t . e tr e a t . . l A tr t . tra . ert re .  
ate l .

تحلیلهای فوکواز این تکنولوژیهای قدرت مستلزم مطالعه و بررسی دقیق آثار و متون وی است. لیکن این بررسی اجمالی نیز شاید بتواند رئوس کلی مطالب کشفیات وی را روشن سازد. سالهای آغازین عصر جدید با نوعی عدم استمرار چشمگیر از قرن نوزدهم و ساختار یگانه و منحصر به فرد دانش/قدرت آن متمایز می‌شود. در دوران اخیرتر نیز گفتمانهای مربوط به جنسیت و تکنولوژیهای قدرت علیه جرم و جنایت دستخوش تغییر و تحولات شگرفی شد. جنایت و جنسیت به صورت موضوعات مورد توجه مقامات انضباطی جدید درآمد که با تدوین نظریاتی راجع به «طبیعت خرد قدرت» آن را در کل چشم‌انداز اجتماعی تسری و گسترش می‌دهد. کتاب نظام دیده‌بانی مشرف بر همه جا و همه کس [a t] اثر بنتام که به بررسی جرم و جنایت اختصاص دارد به صورت یکی از منابع نظام جدید زندانها درآمد؛ و در مورد جنسیت نیز نظریه سرکوب (امیال فروخته) فروید در نهایت به صورت نظریه‌ای حاکم بر زندگی خانوادگی درآمد.<sup>۱</sup> در هر دو مورد رژیمهای حقوقی و قضایی جدیدی به وجود آمده است که در آنها مجرمان، جنایتکاران و فعالتهای جنسی (به ویژه در ارتباط با کودکان) با دقت و وسواس زیادی مورد کنترل و مراقبت قرار دارند. هدف یا موضوع مورد کنترل از جسم به ذهن تغییر کرده، و روشهای کنترل نیز با توجه به اینکه نتایج و اثرات تکنولوژیهای قدرت انواع جدیدی از گروههای مطیع و زبردست خلق می‌کنند، به گونه‌ای دقیق و کامل تبیین شده‌اند. بوروکراسی عریض و طویلی برای کنترل افراد به وجود آمده است؛ بایگانیها و سوابق آرشیوی کامل و جامعی همراه با گسترش عظیم رشته‌های دانشگاهی و تجربیات و آزمایشهای علمی - برای مطالعه و تحقیق پیرامون حتی پیش پا افتاده‌ترین و معمولی‌ترین افکار و اعمال مجرمان و جنایتکاران بالقوه و اشخاصی که کراراً مرتکب جرم و جنایت می‌شوند، کسانی که در دوران کودکی به خودارضایی مبتلا هستند، و زنان دچار حملات عصبی ناشی از اختلالات هورمونی - به وجود آمده‌اند. ساخت و پرداخت گفتمانها و قدرتهای نهادینه شده روند بی‌پایانی است. و بالاخره، توده‌ها را می‌توان مانند یک میکروب زیر ذره‌بین مراقبت و نظارت دائمی قرار داد. گرچه الگوی «نظام دیده‌بانی مشرف بر همه جا و همه کس» مورد پذیرش تمامی نهادهای اجتماعی قرار نگرفت، اما مطابق با توصیف فوکو، گسترش و شیوع بیش از حد و همه‌جایی آن بسیار هراس‌انگیز بود: ... یک سلسله مکانیسمهای کلی وجود داشتند که مدل زندانهای «بسته» را قبول نداشت ولی از برخی روشهای مختص این قبیل زندانها استفاده می‌کرد: مجامع

۱. برای اطلاع از تكملة‌ای ارزشمند و عالی بر كتاب تاريخ جنسيت فوكو و در خصوص نقش روانكاوي بنگريد به:

a e c t e a e . i r a . e r t r e . e r a t e l .



خبریه، انجمنهای اصلاح اخلاقی، سازمانهای توزیع‌کننده کمک به بینوایان و سرپرستی و مراقبت از درماندگان و آسیب‌دیدگان حوادث طبیعی، در نظر گرفتن امور رفاهی برای مستمندان، ایجاد منازل و اختصاص اموال و دارایی برای کارگران و تهیدستان، احداث مهمانخانه‌ها و مسافرخانه‌ها... و در انتها این شبکه عظیم مربوط به زندان به کلیه سازوکارهایی که در سرتاسر جامعه اعمال می‌شود دست پیدا می‌کند.<sup>۱</sup>

در نمونه‌های جرائم و جنسیت مورد مطالعه فوکو، اعمال دانش/قدرت را نمی‌توان تحت علامت سرکوب مشاهده یا دریافت کرد. بر خلاف آنچه مارکسیستهای فرویدی سعی در باوراندن آن به ما دارند در قرن نوزدهم مسئله جنسیت سرکوب نمی‌شد.<sup>۲</sup> این شیوه‌ای نیست که تکنولوژیهای قدرت عمل می‌کنند. برعکس، فوکو خاطر نشان می‌سازد که گفتمانهای راجع به جنسیت هیچ‌گاه در گذشته، مانند قرن نوزدهم، رشد و شکوفایی نیافته بود. اگر جنسیت بی‌بندوبار در جامعه بادی آدابی چون انگلستان عصر ویکتوریا ممنوع شد، صرفاً به این دلیل بود که این مسئله بیش از حد تصور به صورت مشغله ذهنی جامعه درآمده بود. در خانواده‌های بورژوا، والدین آن دسته از آثار پزشکی درباره تعلیم و تربیت کودکان را مطالعه می‌کردند که درباره خطرات و عواقب سوء استمناء خودارضایی کودکان به آنان هشدار می‌داد، فعالیتی هماهنگ که هم جنسیت دوران کودکی را منع می‌کرد و هم نیروی والدین را به مقابله با آن وامی‌داشت. جنسیت از کودکان گرفته می‌شد و آنگاه به منظور جلوگیری از بروز علنی و بی‌بندوبار آن تحت کنترل قوانین و قواعد جامعی قرار می‌گرفت. به همین سیاق زنان دچار بیماریهای هیستریک نیز مجموعه‌ای پیچیده از سائقها و محرکهای جنسی متضاد و در عین حال آیین پاک و عصمت تلقی می‌شدند. در این قبیل موارد هیچ‌گونه فعل یا فعالیت که «سرکوب» شده باشد وجود نداشت، بلکه بسط و گسترش عظیم دانش/قدرت بود که کاربستهایی را بر اساس قوانین پیچیده ایجاد می‌کرد، شکل می‌داد، سازماندهی و کنترل می‌کرد. به عقیده فوکو تکنولوژیهای قدرت و گفتمانها در کنار هم نیروهایی سازنده، خلاق و مثبت به شمار می‌رود، نه اقداماتی منفی و بازدارنده.

اگر چنین است کسی که محدود به حلقه مارکسیستهای فرویدی نباشد چگونه می‌تواند این باور شایع را تبیین کند که قدرت جریانی است بازدارنده، سرکوبگر،

۱. a t e . . . . .  
۲. ادبیات مارکسیسم فرویدی بسیار متنوع و گسترده است از آثار اریک فروم و ویلهلم رایش گرفته تا آثار هربرت مارکوزه، ریچوت رایش و مایکل اشنايدر. برای اطلاع از نقدی بر این آثار بنگرید به:  
ar ter. r i a er tea . . . . . t l . . . . .

انحصارگر، نافی، دسیسه‌جو، تفوق‌طلب، مانع و ...؟ فوکو فرضیه بسیار جالب و وسوسه‌انگیزی در توجیه و تبیین این نظریه که قدرت جریانی است منفی ارائه می‌دهد.<sup>۱</sup> وی معتقد است که نظام حقوقی غرب در بستر نظام پادشاهی رشد و تکامل یافت. پادشاهان به محض تثبیت و تحکیم موقعیت خود به عنوان مراجع و مصادر قدرت، با مخالفتها، اعتراضها و مقاومت‌هایی بعضاً همزمان از سوی اشراف، نجبا و بورژوازی مواجه می‌شدند. اشراف و نجبا در پی آن بودند تا حقوق، امتیازات و آزادی‌هایی را که پادشاه آنان را از آن محروم ساخته بود، از قبیل موارد موجود در منشور کبیر (ماگناکارتا)، دوباره به دست آورند؛ بورژوازی نیز نظام جدیدی خلق کرد که وجهه همت آن کاستن، محدود کردن و جلوگیری از آن دسته اقدامات پادشاه بود که برای ایجاد و استقرار اقتصاد مبتنی بر بازار مضر بود. پادشاه از ایجاد املاک خصوصی وسیع و تیولهای شخصی در بین اشراف و نجبا ممانعت به عمل آورد و نظام حقوقی بورژوازی نیز سوءاستفاده‌های خودکامانه شاه و دربار را ملغی و غیرقانونی اعلام کرد. در هر دو مورد دعوا بر سر برداشت مثبت یا منفی از قدرت بود. طی قرون متمادی، کاربستها و گفتمانهای ناظر به قدرت تنها از این زاویه به قدرت پرداخته و درباره آن اندیشیده‌اند. از آنجا که قدرت فی‌نفسه مقوله‌ای مثبت است، لذا این نظریه که قدرت جریانی است منفی، شرّ و مفسده‌انگیز، مانند ایدئولوژی‌ای عمل می‌کند که سعی دارد ماهیت واقعی خود را پنهان سازد.

### مفهوم ایدئولوژی

همان‌گونه که مفهوم سرکوب در سنت فرویدی به عنوان راهنمایی برای کارکردهای قدرت مفهومی ناپسنده و نارساست، به همین ترتیب مفهوم ایدئولوژی در سنت مارکسیستی نیز قادر به ارائه چارچوبهای نظری برای نمودها، تظاهرات و جلوه‌های تاریخی دانش و گفتمان نیست. قبل از پرداختن به نقد فوکو از مفهوم ایدئولوژی، ناگزیرم ضرورت و اهمیت آن را برای تداوم حیات نظریه مارکسیستی شرح دهم. در قرن بیستم نظریه‌پردازان مارکسیست در ایتالیا، فرانسه و آلمان برای تبیین پدیده‌های مختلف سرمایه‌داری پیشرفته و تحلیل وجوه گوناگون آن، به گونه‌ای فزاینده به مفهوم ایدئولوژی روی آوردند. آنتونیو گرامشی و گئورگ لوکاچ، مکتب فرانکفورت، ژان پل سارتر و لونی آلتوسر همگی در قالب چارچوبی مارکسیستی برای تشریح و تحلیل تحولات و

۱. بنگرید به مصاحبه مهم «حقیقت و قدرت» در:

e a l. er e e e e te ter e a ter rt l l . e .

r . . . ate l . l l .

دگرگونیهای مهم فرهنگی که ظاهراً موجب تأخیر روند پیشرفت انقلاب پرولتری شده بودند دست به دامان مفهوم ایدئولوژی شدند. نقش ناسیونالیسم در مغشوش ساختن تضادهای طبقاتی در دوران جنگ، نقش نژاد در تقسیم‌بندی طبقه کارگر، نقش مصرف‌گرایی در افزایش وابستگی و وفاداری کارگران به نظام سرمایه‌داری، نقش نظام آموزشی و رسانه‌های گروهی در تبدیل تضادها به توافقه‌ها، نقش خانواده در ارائه مفروضی برای گریز از مبارزه بر سر ابزار تولید - همگی دست‌به‌دست هم داده و صراحتاً مویذ آن است که آراء و عقاید طبقه حاکم، آراء و عقاید حاکم بر کل جامعه باقی خواهد ماند. از این روست که مفهوم ایدئولوژی در دستگاه نظری و فکری مارکسیسم از جایگاه حیاتی و موقعیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار بوده و توضیح می‌دهد که چرا و چگونه خودآگاهی طبقاتی به طور مستمر به سمت خودآگاهی کاذب سیر می‌کند. اگر مفهوم ایدئولوژی رو به تحلیل رفته و در عمل با نقائص، کاستیها و نارساییهایی مواجه شده باشد، در آن صورت مارکسیستها برای ارائه ارزیابی و تحلیلی جامع و منطقی درباره عدم حضور نسبی مبارزه طبقاتی در جوامع پیشرفته با دشواریهایی مواجه خواهند بود. در زیر نقد فوکو از مفهوم ایدئولوژی را می‌آوریم:

به نظر من استفاده از مفهوم ایدئولوژی به سه دلیل دشوار است: نخست اینکه چه بخواهیم چه نخواهیم، مفهوم ایدئولوژی در مغایرت واقعی با چیزی شبیه حقیقت قرار دارد. به عقیده من در حال حاضر مسئله تقسیم‌بندی بین آنچه در یک گفت‌وگو در ردیف علمی بودن [et t] و حقیقت قرار می‌گیرد و آنچه ذیل عنوان دیگری قرار می‌گیرد نیست؛ بلکه مسئله این است که ببینیم به لحاظ تاریخی در گفت‌وگوهایی که فی‌نفسه نه حقیقی است و نه کاذب، چگونه نتایج و تأثیرات حقیقی به وجود می‌آید. مشکل دوم این است که به عقیده من مفهوم ایدئولوژی الزاماً به چیزی مثل یک سوژه [فاعل] اشاره دارد. سوم اینکه ایدئولوژی در ارتباط با چیزی که باید به عنوان زیربنا یا شاخص اقتصادی یا مادی آن عمل کند، جایگاه ثانویه‌ای دارد. به این سه دلیل من معتقدم که ایدئولوژی مفهومی است که نمی‌توان و نباید آن را بدون احتیاط لازم به کار گرفت.<sup>۱</sup>

نخستین ایراد فوکو به مفهوم ایدئولوژی متوجه تضاد دوگانه علم/ایدئولوژی است که از جایگاه ویژه‌ای در تفکر مارکسیستی و به ویژه در اندیشه‌های لوئی آلتوسر

۱. این قسمت در مقاله‌ای در نشریه *er a r* نیز آمده است:

*e a t cr r t trate r a er l*

برخوردار است.<sup>۱</sup> در اینجا ایدئولوژی به مثابه شکلی از رمزگونی | t at | تلقی می‌شود که به جایگاه و شأن دانش یا علم نایل نمی‌گردد. بنابراین مطالعه ایدئولوژی عبارت است از مطالعه آراء و عقایدی که در نتیجه آلوده شدن به برخی جنبه‌های روابط مبتنی بر سلطه دچار تحریف شده، همان‌گونه که در نظریه «وضعیت کلامی مطلوب» هابرماس مطرح شده است.<sup>۲</sup> لیکن از چشم‌انداز نیچه‌ای فوکو همه گفتمانها چشم‌اندازهایی بیش نیست، و اگر یکی از آنها ارزشی بیش از دیگری دارد به خاطر ویژگیهای ذاتی و درونی آن همچون «حقیقت»، یا به خاطر آنکه ما آن را «علم» می‌نامیم نیست، بلکه به علت وجود زمینه‌های فرامعرفت‌شناختی یا نقشی است که گفتمان در خلق کاربستها ایفا می‌کند. مارکسیسم با «علمی» خواندن خود نوعی مشروعیت کاذب به خود می‌دهد، مشروعیتی که به نظریه‌پرداز مارکسیست اجازه می‌دهد تا خود را در مقام حامل کارگزار گیتی فراتر از توده‌ها قرار دهد. مارکسیسم در مقام علم صرفاً به شکل گفتمان دیگری درمی‌آید که در خدمت خلق کاربستی مطیع و متقاد شده ایفای نقش می‌کند. از این رو، فوکو مفهوم ایدئولوژی را مثال دیگری می‌داند از شیوه‌ای که عقل سعی دارد بر همان مفعولی که قصد رهایی آن را دارد، یعنی بر انسان، سیطره یابد.

دومین ایراد فوکو به مفهوم ایدئولوژی از موضع ضد اومانیزم وی نشئت می‌گیرد. مفهوم ایدئولوژی منبع و منشأ «آراء و عقاید» یا اعتقادات را در فاعلان (سوژه‌ها) سراغ می‌دهد، یعنی در طبقه حاکم، که همان‌طور که از عبارت مارکس برمی‌آید بیانگر آراء و عقاید حاکم هر عصر یا دوره است. ارجاع دادن به فاعل شناساگر مانع از آن می‌شود تا بتوان به شیوه مورد نظر فوکو به بررسی آراء و عقاید پرداخت، همانند گفتمانهایی که فهم‌پذیری | t te | آنها از سوژه‌ها نشئت نمی‌گیرد. ضدیت فوکو با ذهنیت‌گرایی یکی از خطوط اصلی و هدایتگر در نوشته‌های اوست که در مسائل و موضوعات دیگر

۱. برای مقایسه نظریات فوکو و آلتوسر در این خصوص بنگرید به:

Br te a et Al er a t err a t ra  
er e e t A t l l l l

برای اطلاع از نقد عالی مارکسیستی (ولی به نظر من در نهایت غیر متقاعدکننده) بر دیدگاهها و مواضع فوکو بنگرید به:

eter e e e e a a t a et a  
l l l l l

نیز بنگرید به

Barr art. a l ar a r l e t e e a e a a l

۲. برای مقایسه دقیق دیدگاهها و نظرگاه یورگن هابرماس و فوکو بنگرید به:

a a t r er a l a a er a er a e ar  
arter e e ter l

از سالهای دهه ۱۹۶۰ تا سالهای دهه ۱۹۷۰ دستخوش تحول شگرفی شد. باید اذعان نمود که این نگرش یا گرایش ناشی از دیدگاهی است ساختگرا درباره زبان به مثابه کلیتی پراکنده و نامتمرکز. زبان از نظر ساختارگرایان ابزاری برای بیان آراء و عقاید شخص فاعل شناساگر [فاعل کارگزار] نیست، بلکه به مثابه «نظام روابط بین علائم و نشانه‌هایی» است که مفعول [موضوع] خود را به عنوان فاعل [هدف] قرار می‌دهد. فوکو پیوسته هرگونه دل‌بستگی یا وابستگی خود به ساختارگرایی را نفی کرده است<sup>۱</sup> و درست هم هست زیرا وی فردی صورتگرا نیست که به شیوه کلود لوی - استراوس در جستجوی ترکیبی کلی و جهانی باشد.

طرح فوکو برای تحلیل مکانیسم‌های علوم انسانی موجب برانگیختن عناد وی علیه سوژه می‌شود. رشته‌هایی که «انسان» را به عنوان مفعول [موضوع] خود می‌گیرد، «فاعل» [هدف] خود را نیز «انسان» قرار می‌دهد. این دور هرمنوتیکی نوعی بی‌بصیرتی و سردرگمی ایجاد می‌کند که باعث می‌شود علوم انسانی از تأمل درباره تأثیرات خود بر عمل [کاربست] خودداری کند. فوکو فکر می‌کند که با اتخاذ دیدگاهی غیر از دیدگاه فاعل می‌توان بهر از مکانیسم‌هایی پی‌برده که علوم انسانی سعی دارد از طریق آنها به جای آنکه موجب رهایی سوژه شود بر آن سلطه پیدا کند. خود این نیست، انگیزه تلاش وی برای ارائه و بسط مفهوم گفتمان است. لذا گفتمان را در مقابله و معارضه با سوژه تلقی می‌کند، با این بیان که: من هرگونه تلاش ... در جهت تلقی گفتمان به مثابه پدیده بیان - ترجمان شفاهی سنتزی از پیش تعیین شده و تثبیت یافته - را کنار خواهم گذاشت؛ در عوض در پی یافتن حوزه قانونمندی و انتظام برای مواضع مختلف ذهنیت برخوردارم آمد. با اینگونه تلقی و دریافت، گفتمان تجلی یا نمود آشکار و شکوهمندانه یک اندیشه، یا شناخت سوژه یا فاعل گوینده نیست، بلکه برعکس کلیتی است که شاید بتوان در آن سردرگمی شخص سوژه و عدم پیوند و استمرار وی با خودش را تعیین کرد.<sup>۲</sup>

این برداشت غیرذهنی از گفتمان، ایدئولوژی در مفهوم مارکسیستی آن را به دلیل

۱. فوکو در کتاب دیوانگی و تمدن بیش از هر جای دیگر به ساختارگرایی نزدیک می‌شود. در این کتاب وی طرح خود را به زبانی توصیف می‌کند که به تعابیر و اصطلاحات ساختارگرایی بسیار شبیه و نزدیک است:

e a t . a e a at . tra . ar ar . . . ta e l .

لیکن در آثار دیگر از مسیر خود خارج می‌شود و هرگونه تعلق به ساختارگرایی را نفی می‌کند و تأکید دارد که از آنان نیست. برای مثال بنگرید به:

tr rea t t a a . er a l .  
a Ar e e e . . . at Ar e e e . . .

پیچیدگی و پیوند آن با مفروضات بیانی تا حدودی بی‌اعتبار می‌کند. مفهوم ایدئولوژی برای کشف وجوه مختلف سلطه نهفته در علوم انسانی - رشته‌هایی که امروزه تقریباً در همه جا حاضرند - ابزار مناسب و مؤثری به شمار نمی‌رود.

سومین ایراد فوکو به مفهوم ایدئولوژی، یعنی آراء و عقایدی که قابل تقلیل به شیوه تولید است، در تأکید وی بر رابطه ذاتی و اجتناب‌ناپذیر دانش و قدرت دیده می‌شود. شاید فوکو بیش از مارکس برای دانش زیربنای تاریخ مادی قائل باشد زیرا وی آراء و عقاید را در پیوند و قرابت بسیار نزدیکی با عمل [کاربست] می‌داند. اکنون از نظر فوکو گفتمانها همان قدرت است و نیازی نیست که در جایی دیگر، مثلاً در شیوه تولید، در پی یافتن و کشف نیروی مادی آنها باشیم. این دیدگاه، از همه مهمتر، کانون تأکید و توجه نظریه انتقادی تاریخ را از آراء و عقاید منزّه و دست‌نیافتنی نخبگان روشن‌فکر به سمت گفتمانهای عادی و این جهانی نهادهای انضباطی ای معطوف می‌سازد که مستقیماً بر حیات روزمره توده‌ها تأثیر می‌گذارد. اینکه ایدئولوژی دیگر به عنوان گفتگوی [دیالوگ] لاهوتی اذهان بزرگ تلقی نمی‌شود، بلکه برخورد عادی و کسل‌کننده‌ای است بین مجرم و جرم‌شناس، بیمار روانی و متخصص درمان‌شناس، کودک و والدین، کارگران بیکار و سازمانهای رفاهی.

بنابراین، فوکو با آموزه محوری ماتریالیسم تاریخی - تمایز میان زیربنا و روبنا - که مفهوم ایدئولوژی بر آن استوار است، مخالف است. مادام که مارکسیسم متکی و وابسته به این تمایز باشد نمی‌توان آن را به عنوان مبنایی مهم برای نظریه رادیکال به خدمت گرفت. برخی از مارکسیستها با توسل به مفهوم اندیشه‌ها [a t e]، که جامع‌ترین و مبسوط‌ترین شکل آن را سارتر در نقد عقل دیالکتیکی مطرح کرده است، به دفاع از مواضع خود برخاسته‌اند. این مارکسیستها قبول ندارند که مفهوم زیربنا/روبنا از بقایای انترناسیونال دوم و سوم بوده و مارکسیستها هم نباید زیاد آن را جلدی بگیرند.<sup>۱</sup> مارکسیستهای معاصر با اذعان بر تأثیر و رابطه متقابل زیربنا و روبنا به توجیه سطوح به اصطلاح روبنایی می‌پردازند. اکنون دیگر دوران دترمینیسم اقتصادی سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به سرآمده است. باید خاطر نشان ساخت که حتی خود مارکس و انگلس نیز چنین تقلیل‌گراییها [re t] را قبول نداشتند و به پیروان خود درقبال آن هشدار می‌دادند. گرچه می‌توان قبول کرد که مفهوم اندیشه در برابر تقلیل‌گرایی خود نوعی تحول و پیشرفت محسوب می‌شود، لیکن باید خاطر نشان ساخت که این تحول یا پیشرفت چندان

۱. برای نمونه بنگرید به:

a a . Ba e a er tr t re e e t e e e e er  
e e er l . . l .

هم عمیق و کارساز نبوده و به اندازه کافی صورت نگرفته است. البته دیدگاه معتقد به تأثیر یا روابط متقابل زیربنا و روبنا چندان قادر به توجیه و تبیین پیچیدگی درونی و جوه مختلف «زیربنا» نیست و محرک کلیت بخشی همبسته است که فوکو آن را مشکوک و بحث‌انگیز می‌داند.

### کثرت نیروها

فوکو به جای اصلاح و آراستن مارکسیسم با شیوه پیچیده کلیت بخشی، نوعی کثرت نیروها در صورت‌بندیهای اجتماعی را پیشنهاد می‌کند، کثرتی که پراکنده، منقطع (ناپیوسته)، ناهمزمان و نامتقارن است. به زعم وی نظریه اجتماعی نمی‌تواند کل صورت‌بندی اجتماعی را برحسب یک مفهوم یا طرح کلیدی درک کند. بلکه برعکس نظریه اجتماعی باید هر گفتمان/عمل را به‌طور جداگانه کشف کرده، لایه‌های مختلف تشکیل‌دهنده آن را از هم جدا کند، معانی و مضامین نهفته آن را آشکار سازد و مسیر پریچ و خم آن را، تا هر جایی که ممکن است ختم شود، ردیابی کند. فوکو قویاً مخالف هرگونه کل‌گرایی و کلیت بخشی بوده و طرفدار رویکرد تدریجی و منقطع است که هرگز مدعی احاطه بر کل لحظه تاریخی (I r a c t) نیست. وی در این مسیر تا آنجا پیش می‌رود که در برخی موارد احتمال کثرت‌گرایی را تصدیق می‌کند.<sup>۱</sup> نباید ناراحت باشیم از اینکه مارکسیسم (و همینطور لیبرالیسم) ما را بیش از حد به کلیت بخشی و تعمیم‌دادنها عادت داده‌اند؛ آنچه امروزه ضرورت مبرمی دارد فرو ریختن و متلاشی ساختن همه آن تعمیم‌های بزرگی است که مدتهای مدید بر شیوه تفکر تاریخی سیطره داشته؛ تعمیم‌هایی چون ظهور بورژوازی، برآمدن دمکراسی، مبارزه طبقاتی و شیوه تولید سرمایه‌داری. فوکو می‌پرسد این چه ترسی است که باعث چنین تعمیم‌بخشیهای عجولانه و دور از تأملی می‌شود؟ وی به جای «تاریخ جهان»، «تاریخ عمومی» را قرار می‌دهد که هدف و مقصد آن «تشریح و توصیف ویژگیهای خاص کاربستها، نحوه روابط و شکل وابستگیهای آنها» است.<sup>۲</sup>

فوکو با این روحیه و طرز فکر، در دو کتاب انضباط و تنبیه و تاریخ جنسیت تأکید عمده را بر کثرت، پراکندگی و واگرایی دانش و قدرت متمرکز ساخته است؛ تأکیدی که بیانگر فاصله گرفتن و دورشدن از مفهوم قبلی «معرفت» (e t e e) است. برای مثال، در کتاب نظم اشیاء، «معرفت» کلید اصلی هر نوع گفتمان به شمار می‌رود - حتی اگر خود فوکو نیز

۱. a t r e l l

۲. . . . .

چنین نیتی از آن نداشته باشد - و تاریخ نیز به مثابه توالی معرفت تلقی می‌شود. هر عصر و دوره‌ای «معرفت» خاص خود را دارد که زمینه یا بستر گفته‌ها<sup>۱</sup> به شمار می‌رود. معرفت به عنوان مفهومی کلیت‌بخش عمل می‌کند که فوکو را در برابر این انتقاد، که وی قادر به شرح چگونگی و چرایی روند تحول از یک معرفت به معرفتی دیگر نیست، بی‌دفاع ساخت.

قرار دادن نظریه کثرت‌گفتمانها/ کاربستها به جای نظریه معرفت، به فوکو این امکان را داد که خود را از شر دشواریهای غامض ناشی از مسئله علیت و تحول رها سازد. حال، فوکو با خیال راحت توانست با ادغام مفهوم عدم استمرار در یک تحلیل تاریخی مناسب و دقیق به مسئله تولد زندانها بپردازد؛ تحلیلی که به خوبی قادر است حوادث و رخدادهای تاریخی را در هر جا و در هر زمان که رخ دهد پی گیرد و در عین حال همچنان بر ناپیوستگی و عدم استمرار حوادث و وقایع زمانی و مکانی تأکید ورزد. وی ابتدا نشان داد که چگونه «نظام دیده‌بانی مشرف» به‌طور جدی و قاطعانه با گذشته خود قطع رابطه کرد، آنگاه نشان داد که چگونه این نظام اجزاء و وجوه مختلف شیوه‌های انضباطی گذشته را در هم ادغام نمود؛ نظیر روند تحول تکنولوژی قدرت در ارتش و تکامل آن در شکل‌های نظامی متشکل از نفرات عظیم و دگرگونی بعدی آن در شکل نظام زندانها. در یک تحلیل فوکوئی می‌توان به علل خاص برای تحولات خاص و همچنین به استمرارهایی از نوع خاص برخورد، بدون آنکه استدلال عمده‌وی یعنی تز عدم استمرار - یا محور و کانون هرگونه پژوهش تاریخی - در این میان نادیده گرفته شود.

در آثار بعدی فوکو نیز با به‌کارگرفتن آمیزه‌ای از مفاهیم دیرین‌شناسی | ar e | و تبارشناسی | e ea |، از اتهام ساختارگرایی غیر تاریخی اجتناب شده است. گرچه این مفاهیم در متون فوکو تا حدودی مبهم و نادقیق است، لیکن بیانگر شروع حرکت به سمت نوعی بحث یا معضل تاریخی است که تحکیم مواضع وی در قبال مارکسیسم و تاریخنگاری سنتی را نوید می‌دهد. در سطح عام‌تر و کلی‌تر، دیرین‌شناسی و تبارشناسی در واقع راهبردهای صرفی | واژه‌شناسی<sup>۲</sup> | است که در ساختار پدیده‌های مختلف تحول

۱. گفته | itera e | در زبان‌شناسی ساختگرا به پاره‌ای از گفتار ee اطلاق می‌شود که قبل و بعد آن سکوت باشد. از این رو «گفته» با جمله e te e یکی نیست، زیرا بسیاری از «گفته‌ها» ممکن است تنها از یک واژه، گروه یا جمله ناقص تشکیل شده باشد. برخی از «گفته‌ها» نیز ممکن است از مجموع واحدهای بالا و احتمالاً از جمله تشکیل شده باشد. در دستور زبان زایا - گشتاری نیز که قواعد گشتاری بر اساس ژرف‌ساخت و روساخت تحلیل می‌شود، روساخت جمله پس از آنکه طبق قواعد آوایی جوهره صوتی پیدا کرد به صورت «گفته» ظاهر می‌شود و به گوش می‌رسد. م

۲. r تکواژشناسی، صرف، علمی است که به مطالعه تکواژهای r e e : کوچکترین



ایجاد می‌کند. فوکو از واژه دیرین‌شناسی برای نشان دادن سطحی از تحلیل گفتمانها استفاده می‌کند که، بدون ارجاع به فاعل شناساگر، به «قواعد صورتبندی» آنها [گفتمانها] دست می‌یابد.<sup>۱</sup> واژه تبارشناسی بیانگر کاربرد و نقش سیاسی است که در آن تاریخ عبارت است از «واژگونی و برعکس شدن رابطه نیروها».<sup>۲</sup> مورخ می‌تواند با معکوس و وارونه جلوه دادن تصاویر حال از گذشته، حال را ویران کند. شیوه مورد حمایت فوکو مستلزم آن است که مورخ در زمان به عقب بازگردد تا زمانی که یک «مورد» متفاوت را نشان دهد؛ نظیر جریان شکنجه‌دامیان، منشور اعترافاتِ ماقبل - ترنتی،<sup>۳</sup> و کشتیهای حامل سفیهان و دیوانگان در قرون وسطی. آنگاه این گفتمانها/کاربست‌های بیگانه به شیوه‌ای کشف می‌شود که وجه منفی آنها در پیوند با حال «عقلانیت» پدیده‌های قطعی و مسلم رانفی می‌کند. در صورتی که تکنولوژی قدرت گذشته به طور مشروح و دقیق تشریح شود، مفروضات امروزی، که گذشته را اجرایی «غیرعقلانی» جلوه می‌دهد، اعتبار خود را از دست خواهد داد.

→ واحدهای زبانی که دارای نقش دستوری یا معنایی است و قابل تقسیم به واحدهای دستوری کوچکتر نیست) یک زبان و طرز ترکیب آنها با یکدیگر، که واژه r را به وجود می‌آورد، می‌پردازد. بررسی ساختمان صورتهای زبان را اصطلاحاً ساخت زبان، واژه‌شناسی، صرف، ریخت‌شناسی، شکل‌شناسی و نکواژشناسی نیز گفته‌اند. (م)

1. a t Ar e e e .  
 . a t et e e ca t r tra . a B ar err  
 a B ar e . . a a e ter r ra t e . t a a r e er t re  
 l . l .

دیگر موارد جالب توجه عبارت است از:  
 a c err a . r et e t e . tra . Bar ara ar . a a  
 er t re l .  
 e ee e . et e et a . c . ar l .

همچنین بنگرید به: تعریف ارائه شده در کتاب دانش قدرت ... ص، ۸۳  
 برای اطلاع از دیدگاهها و نظریات فوکو درباره «حال‌گرایی» [اصالت‌مندی زمان حال] بنگرید به:

ae t at tr te re et tra er . l l

از دیگر موارد قابل توجه، مطلب مندرج در شماره ویژه نشریه et a te درباره فوکو است که با همکاری میشل اسپرینگر، پل بووه، کارلیس راجفسکی و جوناتان آراک، تحت عنوان ویژه‌نامه فوکو، منتشر شد:

a te et . ter l .

۲. re rete e a . اشاره به منشور اعترافاتی است که تا پیش از سال ۱۵۶۳ و قبل از تشکیل شورای مذهبی کاتولیکهای شهر ترنت ایتالیا در جهان مسیحیت معمول بود. (م)

### جایگزینی برای مارکس

در گفتار حاضر، رئوس عمده دستورالعمل فوکو برای نگارش تاریخ را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام. در اینجا می‌خواهم اندکی درنگ نمایم و یک مسئله به غایت دشوار، یعنی رابطه دقیق نظریات فوکو و مارکس، را روشن سازم.

این ادعا که فوکو به راحتی جایگاه مارکس به عنوان خدایگان نظریه تاریخ را اشغال می‌کند، داعیه فریبده‌ای بیش نیست. در واقع ممکن است برخی از خوانندگان، در صورتی که با بحثهای فوق متقاعد شده باشند، به این نتیجه‌گیری برسند. لیکن باید تأکید کنم که نه نیت من چنین بود و نه چنین قضاوتی دارم. «تحلیل گفتمانی» فوکو، هر قدر هم حائز اهمیت و برجستگی خاص باشد و هر جایگاه یا شأنی هم که داشته باشد، هرگز نمی‌تواند جایگزین «نظریه تحلیل طبقاتی» یا حتی تحلیلهای لیبرالی از حوادث و وقایع سیاسی و فکری گردد. در اینجا مسائل در دو سطح مشخص و مستقل از هم قرار می‌گیرد که مستلزم بررسی و قضاوتهای مستقل راجع به تأثیر آثار فوکو است: سطح عام چارچوب تاریخی و سطح خاص تاریخنگاری تک‌پژوهی یا تک‌نگاشتی. ra |

در سطح نخست (سطح عام) آثار فوکو برای مارکسیسم بسیار تهدیدکننده محسوب می‌شود. مارکسیسم به مثابه چارچوبی کلیت‌بخش، که کل تاریخ را در قالب طرح تکامل تدریجی در بر گرفته و کلیه سطوح جامعه را تحت سیطره شیوه تولید به هم مرتبط می‌سازد، جریانی قابل دوام و قابل دفاع نیست و به راحتی آسیب‌پذیر است. پیشتر محدودیتهای این نوع تفکر کلیت‌بخش را مورد بحث و بررسی قرار دادیم و نیازی نیست که مجدداً تکرار کنیم. همین بس که بگویم استدلال فوکو درباره کلیت‌زدایی از نظریه تاریخ استدلالی بسیار قوی، مجاب‌کننده و مقنع است. انتقاد وی از فاعل شناساگر، چه در سطح موضوع پژوهش تاریخی (فاعل کارگر در نظریه مارکس) و چه در سطح فاعل مؤلف که تاریخ را می‌نویسد، کاملاً قابل دفاع و تأیید است. جا دارد مجدداً تکرار کنیم که دیدگاهها و نظریات فاعلی خاص (پرولتاریا، سیاستمدار طرفدار اصول دمکراتیک، فرد منطقی) مبنای مناسبی برای کلیت‌بخشی حوزه اجتماعی نیست. در عین حال نویسنده یک متن تاریخی چارچوبی نظری را به خدمت می‌گیرد که همواره چارچوبی یکسویه و جزئی‌نگرست، همواره محدود به حوزه‌ای است که سعی در روشن ساختن آن دارد، و به همین سبب هرگز نمی‌تواند به عنوان مبنای چارچوبی جامع و فراگیر برای نظریه تاریخ عمل کند. از آنجا که دانش همواره در پیوند با قدرت قرار دارد، لذا موضع و جایگاه خاص مؤلف یک متن تاریخی پیوسته باید دامنه ادعای حقانیت وی (اینکه نظریات وی عین حقیقت است) را محدود سازد.

اگر داعیه مارکسیسم مبنی بر اینکه به عنوان یک نظریه کلیت بخش تاریخی عمل می‌کند کنار گذاشته شود، در آن صورت امکان برآورد ارزش حقیقی تحلیل طبقاتی برای هدفها و موضوعات تاریخی خاص میسر می‌گردد. در این سطح، موضع فوکو به هیچ وجه تحلیل تاریخی مارکسیستی را نادیده نمی‌گیرد. در این سطح، شایستگیها و قدر و اعتبار نسبی تبارشناسی فوکو، تحلیل طبقاتی مارکسیستی و تاریخ محافظه‌کارانه اتاریخ وینگا در روشن ساختن حوزه اجتماعی - تاریخی باید در هر مورد خاص مورد ارزیابی قرار بگیرد. در این سطح تضاد طرحها و برنامه‌های تفسیری - تبیینی، شایستگی و اعتبار موضع فوکو را می‌توان بر پایه اینکه افراد چگونه با نیازها و مقتضیات موقعیت کنونی مواجه می‌شوند مورد قضاوت قرار داد. اگر متقاعد شویم یا بپذیریم که بحثهای آزاد و علنی و همین طور دمکراسی پارلمانی از ضرورت‌های بنیادین موقعیت کنونی محسوب می‌شود، در آن صورت زبان‌شناسی تکاملی هابرماس یا تحلیل سیاسی لیبرال شاخصهای کلیدی تحلیل تاریخی به‌شمار می‌رود. اگر متقاعد شده باشیم که مبارزات طبقه کارگر کانون جریانات معاصر به‌شمار می‌رود، در آن صورت موضع مارکسیسم برای کار تاریخی تقدم و اولویت خاصی پیدا می‌کند. اگر متقاعد شده باشیم که صورتبندی اجتماعی جدیدی (شیوه اطلاعات) در جوامع سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته در حال ظهور و سربرآوردن است که در آن دانش به گونه‌ای روزافزون گرفتار شیوه‌های مختلف سلطه می‌شود و اعتراض کانون حمله خود را از فرایند تولید تغییر داده است، در آن صورت طرح و برنامه فوکو فقره‌ای ضروری و حیاتی در دستورالعمل‌های تاریخنگاری محسوب خواهد شد. لیکن بهر روی هر موضع در جای خود قادر به تعیین و روشن ساختن وجوه و ابعاد معینی از حوزه تاریخ بوده و قدر و اعتبار یا شایستگیهای هر موضع در برابر دیگر مواضع امری است نسبی نه مطلق. انانیت فریبگی

پرتال جامع علوم انسانی

۱. گفتار حاضر ترجمه‌ای است از مقاله با مشخصات زیر:

ar ter. a l ar t r e r t . e  
r at A e t r. a r e t r e l . .